

امثال در قرآن



قسمت سی و دوم

آیت الله جوادی آملی

برای مردم بیان کردیم، و عمق این مثلها را افراد عالم و دانا می فهمند.

مثل برای توضیح مطالب عمیق

پنابراین، هر مطلب بلندی را که قرآن کریم به عنوان یک برهان، اقامه کرده، همان را در حد یک مثل ذکر می کند که هم مردم آن را بدانند و هم علما به عمق آن پی ببرند.

به عنوان نمونه، در جریان توحید، در سوره مبارکه انبیا، برای توحید خدای سبحان، آن دلیل سنگین برهان «تَمَانِعُ» را به صورت یک «قیاس استثنائی» اقامه می کند که درک آن برای اوحی از محققین، دشوار است: «لَوْ كَانَ فِيهَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا»^۱ - اگر در این آسمان و زمین (نظام موجود) دو خدا بود و دو خدا این نظام را اداره می کردند، این نظام از بین می رفت. این قضیه شرطیه است. و التالی باطل والمقدم مثله. بطلان تالی را در سوره «تبارک» بیان می کند، می فرماید:

«ماترى في خلق الرحمن من تفاوت»^۲ - هرگز در نظام خداوند، ناهماهنگی نمی بینید.

تفاوت چیست؟

تفاوت در آنجائی است که رشته ای در کار باشد، بعضی از حلقه های رشته از رشته بیرون رود و حلقه های دیگر به انتظار حلقه قبلی که بیرون رفته است، بمانند و نظم به هم بریزند و رشته گسیخته شود.

تفاوت الامر: اضافات بعض الاشياء عن بعضها الآخر. یک امری گسیخته است یعنی بعضی از اجزایش از اجزایش دیگرش فوت شده است. اگر در یک امری اجزائی، بعضی از اجزایش فوت شد، می گویند: در آن امر، تفاوت پیدا شده است و چون تفاوت پیدا شود، بمقصد نمی رسد.

خداوند در این آیه سوره ملک می فرماید که: در عالم هیچ ذره ای فوت نمی شود و خلاصه هر چه بیشتر بنگرید. ملاحظه خواهید کرد که هیچ فتور، شکاف، خلل و نابسامانی در عالم وجود ندارد. آن آیه بمنزله قضیه حملیه ای است که در حکم بطلان تالی است، آن وقت قیاس استثنائی به این صورت می شود که: لوکان فیهما آلهة الا الله لفسدتا لکن لم تفسدا. چرا؟ برای

«أنزل من السماء ماء فسالت أوديةً بقدرها فاحتمل السيل زبداً رابياً ومما يفدون عليه في النار ابتغاء حلية أو متاع زبد مثله، كذلك يضرب الله الحق والباطل فأما الزبد فذهب جفاءً وأما ما ينفع الناس فيمكث في الأرض، كذلك يضرب الله الأمثال».

(سوره رعد، آیه ۱۷)

خاصیت قتل

قرآن کریم از آن نظر که نور است و هدایت برای مردم است نه برای گروهی خاص «هدی للناس» لذا باید بشر زبان آن را بفهمد و بگونه ای نباشد که گروهی ویژه آن را درک کنند و دیگران محروم باشند. اگر تمام بشر زبان وحی را نفهمند، نمی تواند «هدی للناس» و «نور» باشد. زبان وحی باید در هر شرایط و اوصافی، قابل درک برای مردم باشد.

پنابراین، سخن قرآن نه آنطور پیچیده و دشوار است که مخصوص خواص باشد و نه آنطور مبتذل است که جانی برای نقد ناقدان باشد. هرکسی که «انسان بودن» بر او صدق می کند، می تواند آن را بفهمد، در همین حال که هیچ کس توان انتقاد آن را هم ندارد. لذا برای اینکه آن معارف بلند را در دسترس همه قرار بدهد، آن مطالب بصورت «مثل» نازل پیدا می کند.

خاصیت مثل این است که سطح مطلب را پایین می آورد تا هم سطح فکر شنونده شود، آن وقت است که دست شنونده به دامن آن مطالب بلند و عالی می رسد و می تواند آن ها را بفهمد، و حجت خدا بر او تمام شود: «اليهلك من هلك عن بينة ويحيى من حي عن بينة»^۱.

قرآن کریم در تمام امور حق و باطل، برهان اقامه کرده است. راجع به توحید و شرک که حق و باطل اند برهان اقامه کرده، و همچنین در رابطه با صدق و کذب، طهارت و آلودگی نفس و خلاصه تمام مسائل علمی و اخلاقی و احکام و حکم. برهان اقامه کرده است. و برای همه اینها با بسیاری از اینها، قتل ذکر کرده که هم افراد عادی بتوانند درک کنند و هم علما، آنچه را که درک کرده اند، بهتر روشن شود و لذا می فرماید: ولقد صرفنا للناس في هذا القرآن من كل مثل^۲ - و ما برای مردم در این قرآن، از هر مطلبی، مثلی ذکر کرده ایم.

«وللك الأمثال نضربها للناس وما يعقلها إلا العالمون»^۳ - و ما این مثلها را

اینکه: ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت. پس «فالتالی باطلٌ والمقدم مثله». این برهان، برهان تمام تمناع است که محققین اهل کلام در آن مانده‌اند، لذا تحلیل این برهان تمناع برای بسیاری از علماء، دشوار است و آن را به برهان «توارد علتین» بر می‌گردانند.

خداوند همین معنی را به عنوان «برهان توحید» در آیاتی دیگر در حد یک مثال ذکر می‌کند، می‌فرماید:

«ضرب الله مثلاً رجلاً فیه شرکاء منشا کون و رجلاً مسلماً لرجلی هل یستویان مثلاً» اگر یک بنده ای باشد که در تحت تدبیر و فرمان چند مولای مخالف یکدیگر و بد اخلاق باشد، بایک بنده ای که در تحت تدبیر یک مولای سالم باشد، آیا این دو با هم برابرند؟! یقیناً یکسان نیستند. آنگاه می‌فرماید: شما این عالم را «بنده» فرض کنید. الهه بمنزله خدایان و مولا هانی هستند که این بنده را اداره می‌کنند. اگر این عالم چند خدا و مولا داشته باشد، هرگز منظم نخواهد بود، همچنان که یک بنده را چند مولای متشاکس نسیاز بد اخلاقی بخواهند اداره کنند. و چون این عالم منظم است مثل آن بنده ای است که تحت تدبیر یک مولای سالم است، پس معلوم می‌شود که رب و پروردگار آسمان و زمین یکی است و شریک بردار نیست.

آن معنای بلند آیه سوره انبیاء را که به عنوان «برهان تمناع» معروف است و مورد بحث محققین اهل کلام است، در حد یک مثل برای کسی که قیاس استثنائی و برهان تمناع و بطلان تالی و بطلان مقدم و امثال ذلک، به گوشش نخورده، به این صورت بیان می‌کند. آنطور نیست که توحید را تنها به صورت یک قیاس استثنائی بیان کند که خواص بفهمند و عوام محروم باشند. پس در قرآن هیچ مطلبی نیست که مخصوص حکما و علما باشد و همان را در حد مثل برای توده مردم بیان نکرده باشد زیرا قرآن «هدی للناس» و «ذکری للبشر» است، پس باید با زبان بشر سخن بگوید و همه کس از آن بهره برد. البته ممکن است بسیاری از مردم، آید معارف عمیق را درک نکنند ولی خداوند همان معارف را بصورتی مثل قصه و صورتهای دیگر بیان کرده است که حجت بر آنها نیز تمام شود.

کتاب مکنون

ناگفته نماند که معارف عمیقی در قرآن وجود دارد که درکش مقدور احدی جز معصومین علیهم السلام نیست زیرا برای قرآن، یک کتاب دیگری است که این قرآن در آن کتاب است. در سوره واقعه می‌خوانیم: «انه لقرآن کریم فی کتاب مکنون»^۱ این قرآن کریم است که در کتابی دیگر نهفته است. «لا یمتعه الا المطهرون» و قرآن را من نمی‌کند مگر کسی که ظاهر باشد، آن کتاب مکنون را نیز کسی من نمی‌کند مگر آنکه مطهر باشد. پس اگر کسی بخواهد با ظاهر این قرآن برخورد کند، باید دارای طهارت ظاهری باشد و اگر بخواهد با باطن قرآن که «کتاب مکنون» است، تماس بگیرد، باید مطهر از هر گناه باشد. و در سوره احزاب «مطهرین» معرفی

شده‌اند که همانا اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام می‌باشند: «اتما یرید الله لیدهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً»^۲ خداوند می‌خواهد که تنها شما اهل بیت را از هر پلیدی دور سازد و مطهرتان نماید.

پس اهل بیت هستند که مطهرند و تنها اینها هستند که به «کتاب مکنون» دسترسی دارند، لذا حقایق را اهل بیت عصمت و طهارت می‌فهمند که به ذهن احدی نمی‌آید و هر کس از طهارت ضعیف برخوردار شد، بمقدار خود از معارف قرآن استفاده می‌کند، اما آنها درجات زائد بر اصل ایمان است و اصل ایمان و ظواهر قرآن کریم را خداوند بطوری تنظیم کرده است که همه بشر بفهمند و حجت بر آنها تمام شود.

بنابراین، اصل مثل ذکر کردن برای آن است که سطح مطالب را مقداری پایین بیاورد تا در دسترس همگان قرار گیرد و در بسیاری از معارف قرآنی، سخن از مثل آمده است.

یکی از آن آیات پربرکت قرآن کریم - که همه اش برکت و نور است - آیه ۱۷ از سوره رعد است. و از این آیه اصول و قواعدی کلی بدست می‌آید که آیات دیگر را می‌شود با آن حل کرد.

آیات کلیدی

تفسیر قرآن به قرآن، این نیست ما ببینیم کلمه ای در آیه ای به کار رفته بعد در آیات دیگر نگاه کنیم تا از جمع آیه‌ای که این کلمه در آنها بکار رفته، مطلبی را استفاده کنیم. تفسیر قرآن به قرآن این است که «آیات کلیدی» را بشناسیم و با استفاده از آنها، آیات دیگر را حل کنیم. اگر قرآن کریم بیش از شش هزار آیه دارد، پنج یا شش کلید دارد که باید آن آیات کلیدی را شناخت تا آیات دیگر را با آنها حل کرد. این آیات «قواعد قرآنی» است. همانطور که برای فقه، قواعدی وجود دارد و اصول داری «انتهائی» است و ادبیات قواعدی دارد، برای قرآن کریم نیز قواعدی است که اگر کسی آن قواعد و آیات کلیدی را بفهمد، می‌تواند بسیاری از آیات را با آنها حل کند.

به عنوان مثال:

در سوره فاتحه الکتاب می‌خوانیم: «اهدنا الصراط المستقیم. صراط الذین انعمت علیهم» یعنی راه کسانی که تو بر آنها «انعام» روا داشتی و آنها نعمت دادی، به ما بنمایان و ما را به آن راه راست هدایت فرما. مقصود از «انعمت علیهم» چیست و اینها کیانند؟

در سوره نساء، آنها را بیان کرده است، می‌فرماید: «ومن یطع الله و الرسول فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من التین و الضمیرین و الشهداء و الصالحین و حسن اولئک رفیقاً»^۳ اگر کسی مطیع خدا و رسوله باشد خداوند او را با کسانی که منعم علیه‌اند و خدا به آنها نعمت داده است محشور می‌کند. آنها کیانند؟

۱- نیین، ۲- صدیقین، ۳- شهداء، ۴- صالحین و اینها دوستان و رفقای خوبی برای مؤمن هستند.

بنابراین ما در نماز همواره، در هر رکعت از خدا می خواهیم که با انبیا و صدیقین و شهدا و صالحین محشورمان کند و راه آنها را به ما نشان دهد.

پس اگر ما نتوانستیم به آن آیات کلیدی پی ببریم، آنگاه رموز تفسیر و بسیاری از معارف قرآن برای ما حل می شود. و این از ابتکارات صاحب المیزان است.

سیدنا الاستاد (علامه طباطبائی) رضوان الله علیه در مورد این آیه از سوره رعد می فرمود:

«هنده من غرر الآيات القرآنية» - این آیه از تابان ترین آیات قرآن کریم است و خیلی از معارف را می شود با آن حل کرد، یا لاقفل انسان را از ابهام در می آورد.

ماندنی ها و رفتنی ها

می فرماید: خدای سبحان از آسمان - از جهت بالا - آب را فرو فرستاد که دره ها و وادیهای که در دامنه کوه ها هستند، هر کدام به اندازه خود از این آب استفاده کنند.

آنگاه سبل در آن حرکتش، یک کف برجسته ای را روی دست گرفته (یا روی دوش گرفته) مانند یک تپه بلند و برجسته ای، می ماند یا مانند کف گذاخته روی کوره ای است که هنگام آب کردن فلزات پدید می آید. حال این فلزها برای زینت است. مانند طلا و نقره. یا برای ساختن مصالح مختلف فلزی (جنگی، ساختمانی و غیره) بالاخره این آهن ها و فلزات را آب می کشند یا برای زینت مانند ساختن انگشتر و گوشواره و یا برای ساختن شمشیر، تیر آهن و متاعی دیگر، در هر صورت وقتی این فلزات را گذاشته و آب می کشند، کفی روی آن می ایستد و روی آن کوره، کفی پیدا می شود، حال چه این کف صنعتی و چه آن کف طبیعی که در اثر سبل و باران پدید آمده بود، هر دو ناپدید می شوند و از بین می روند ولی آنچه می ماند، چیزی است که برای مردم نافع و فایده دار است. در مثال طبیعت با آن آب می شود کشاورزی و دامداری را تأمین کرد و عطش تشنگان را بر طرف ساخت و در مثال صنعت می شود زیور و زینت هائی را ساخت یا سلاح ها و مصالح ساختمانی درست کرد.

حق و باطل نیز چنین است. هر یک از عقیده و خلق و عمل (اخلاق، رفتار و کردار) یا حق اند و یا باطل. حق مثل آن آبی است که می ماند و باطل مانند آن کفی است که می رود و نابود می شود. پس آنچه در این جهان می ماند توحید است و آنچه نابود می شود و رفتنی است، شرک است و باطل.

پس اگر کسی گوشه ای از این دریای خروشان را دید، نباید بگوید: این کف ها چیست؟ صبر کنید، اگر این سبیل به دریا نشست، آنجا هم

کف و زبد بود، آن وقت اشکال کنید. شما از راه رسیده اید، یک گوشه ای را می بینید، می گوئید این کفها چیست؟ این کف ها لازمه جوش و خروش است. اگر این کف ماندنی بود آن وقت می توانید اعتراض کنید ولی مطمئن باشید که تمام این کف ها و باطل ها رفتنی هستند ولی آرام آرام از بین می روند و باید صبر و تحمل داشت. و آنچه می ماند همان آب زلالی است که رفع عطش می کند و همان طلا و نقره ای است که زیور و زینت است یا همان آهن و فلزی است که برای سلاح و بنا و دیگر مسائل زندگی به کار می رود.

استفاده از آیه مورد نظر

اولین نکته ای که این آیه به ما می فهماند این است که: آنچه از طرف خدای سبحان می آید خیر است، او آب رحمت می فرستد و اگر آلوده شد، در اینجا آلوده شده است زیرا هیچ بدی و باطلی را خداوند نازل نمی کند و هیچ نقص و شر و باطلی هم به خدای سبحان، استناد ندارد، هیچ معصیت و هیچ کسود و شری به خدا بر نمی گردد. هر چه را که قرآن باطل نامیده است، کفی است که از این طبیعت برخاسته و هر چه را قرآن حق نامیده است، آب گوارائی است که از سوی خدای سبحان تنزل کرده است.

پس هم مسئله فضا و قدر، و هم مسئله جبر و اختیار و هم مسئله حکومت ملقات یا این آیه حل می شود. این یک آیه کلیدی است که به ما می فهماند چیزی جز آب رحمت از سوی خداوند نمی آید ولی در حال جوش و خروش و حرکت، کفهای همراهش پیدا می شود، پس نباید گفت: چرا این شرور و بدیها را خدا آفریده است؟ نباید گفت: چرا این نقص ها و زشتی ها را خدا آفریده است؟ او آب رحمت را نازل کرده و هر کس به مقدار خود از آن رحمت استفاده کرده است. در خلال جوش و خروش ممکن است چند باطل پیدا شود که از همین جوش و خروش آب، برمی خیزند ولی فوراً سرکوب می شوند و از بین می روند. این باطل ها نه ماندنی هستند و نه از خدای سبحان تنزل کرده اند. اینها از همین طبیعت برخاسته اند و همین جا هم دفن می شوند و از بین می روند.

آنچه که به نام «فیض» است از خدای سبحان تنزل کرده و برای همیشه خواهد ماند و آنچه که «باطل» است از همین خروش سبل نشأت گرفته و در لایلهای نهر دفن می شود.

اینجا است که باید ما میزان را در جاویدان بودن هر چه حق است و نابودی هر چه باطل است، بدانیم و آنگاه آیات حق را از آیات باطل بشناسیم و درباره آنها به بحث بپردازیم. والحمد لله رب العالمین.

ادامه دارد

- | | | |
|-------------------------|------------------------|------------------------|
| ۱- سوره الفال. آیه ۱۲. | ۴- سوره انبیا. آیه ۲۲. | ۷- سوره واقعه. آیه ۷۹. |
| ۲- سوره اسراء. آیه ۸۹. | ۵- سوره ملک. آیه ۳. | ۸- سوره احزاب. آیه ۳۳. |
| ۳- سوره عنکبوت. آیه ۲۳. | ۶- سوره زبور. آیه ۲۹. | ۹- سوره نساء. آیه ۶۶. |